

# آکادمی عشق

ششمین  
شمس و مولوی

زندگی، اندیشه‌ها و قصه‌ها

شیخ‌آب‌الدین عباسی

آكادمى عشق





آکادمی عشق

# شمس و مولوی

زندگی، اندیشه‌ها و قصه‌ها

شهاب‌الدین عباسی



عباسی، شهاب‌الدین، ۱۳۳۵ -	سرشناسه
آکادمی عشق: شمس و مولانا زندگی، اندیشه‌ها و قصه‌ها / شهاب‌الدین عباسی.	عنوان و نام پدیدآور
تهران: نشر خزه، ۱۳۹۹.	مشخصات نشر
ص ۲۶۴	مشخصات ظاهری
۸-۲۱-۶۹۱۳-۶۲۲-۹۷۸	شابک
	وضعیت فهرست نویسی
فیبا	
مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد ۶۰۴-۶۷۲ق.	موضوع
Mowlavi, Jalaloddin Mohammad ibn-e Mohammad, ۱۲۷۲-۱۲۰۷	موضوع
مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد ۶۰۴-۶۷۲ق. - نقد و تفسیر	موضوع
Mowlavi, Jalaloddin Mohammad ibn-e Mohammad, ۱۲۰۷-۱۲۷۲ - Criticism and interpretation	موضوع
شمس تبریزی، محمد بن علی، ۵۸۲-۶۴۵ق.	موضوع
شمس تبریزی، محمد بن علی، ۵۸۲-۶۴۵ق. - نقد و تفسیر	موضوع
Mohammad ibn Ali - Criticism and interpretation, Shams Tabrizi	موضوع
شعر فارسی - قرن ۷ق. - تاریخ و نقد	موضوع
Persian poetry - ۱۳th century - History and criticism	موضوع
نثر فارسی - قرن ۷ق. - تاریخ و نقد	موضوع
Persian prose literature - ۱۳th century - History and criticism	موضوع
PIRV۹۶۳	رده بندی کنگره
۸۲۶/۱۴	رده بندی دیویی
۶۱۵۷۴۹۸	شماره کتابشناسی ملی



نشر خزه

آکادمی عشق

شمس و مولوی

زندگی، اندیشه‌ها و قصه‌ها

شهاب‌الدین عباسی

ناشر: نشر خزه

چاپ اول: ۱۳۹۹

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

۲۶۴ صفحه

حروفچینی و صفحه‌آرایی: سودابه بیات

طراحی جلد: علی کاظمی

چاپ و صحافی: پردیس دانش

شابک: ۸-۲۱-۶۹۱۳-۶۲۲-۹۷۸

khazesangpub@gmail.com

@khazepub



این

سخن

آبی

است

از

دریای

بی پایان

عشق





ما را به دمِ پیر  
نگه نتوان داشت  
در عالمِ دلگیر  
نگه نتوان داشت

\*

و آن را که  
سر زلف  
چو زنجیر  
بُود  
در خانه  
به زنجیر  
نگه نتوان داشت



## فهرست

### فهرست کلی

پیشگفتار (۱۱) / بخش اول: زندگی و اندیشه‌ی مولوی (۲۳) / زندگی و اندیشه‌ی شمس (۴۱) / بخش دوم: قصه‌هایی از مثنوی (۷۹) / قصه‌های فیه‌ما‌فیه (۱۴۱) / قصه‌های مکتوبات (۱۷۷) / قصه‌های مجالس سبعة (۱۸۹) / بخش سوم: قصه‌های شمس (۲۱۷)

### فهرست تفصیلی

پیشگفتار (۱۱-۲۰)

### بخش اول

زندگی و اندیشه‌ی مولوی (۲۳-۴۰)

تولد مولوی / عشق به زندگی / الماسی در میان گل‌ها / نقد حال ما / قصه‌پژوهی در دنیای مولوی / فیه‌ما‌فیه / مکتوبات / مجالس سبعة

زندگی و اندیشه‌ی شمس (۴۱-۷۶)

زندگی شمس: مولوی در چشم شمس / حکایت دو روح / دوستی جان‌ها / دیدار / کیمیا خاتون / شیخ شاعر / اندیشه‌های شمس: خدا / در این عالم مقصودی هست و مطلوبی / المعنی هو الله / انسان / عظمت آدمی / تو عالم بیکرانی / ایمان / مومن



سرگردان نیست / شیدایی الهی / پیامبران / قرآن / شیطان / پاکدلی و نیاز / تالب گور / دلی بزرگ تر از آسمان / تازه شو / غم مخور / سماع و عشق / عاشق شو / اخلاق / خیر، خداست / تو طالب کار نیک باش / نفس اماره / یک سال ترک این اخلاق بگو / به اخلاق خدا آراسته شو / رسم مسلمانی / کم آزاری / دروغ / با اهل هوا منشین / در امانت خیانت مکن / شکرگزاری / عقل، فلسفه و علم / عالم خدا بس بزرگ است / از خود پُر است / مرگ

### بخش دوم

#### قصه‌هایی از مثنوی معنوی (۷۹-۱۳۹)

پادشاه، کنیزک و مرد زرگر / پیرچنگی / مسابقه‌ی نقاشی رومیان و چینیان / هلال ماه رمضان / کودک حلوافروش / موسی و شبان / الله گفتن نیازمند / مجنون و سگ کوی لیلی / فیل در تاریکی / نامه خواندن عاشق در حضور معشوق / دعا برای روزی حلال بی‌رنج / زنی که فرزندانش زنده نمی‌ماندند / حمزه بی‌زره در میدان جنگ / شادی بلال در هنگام مرگ / وکیل صدرجهان / چند قصه‌ی دیگر از مثنوی به نثر / روح القدس در برابر مریم / عاقبت‌بینی زرگر / کمترین جهد بایزید / آرامش شیخ در مرگ فرزندانش / داوود و صبر لقمان / معشوق بصیر، و عاشق درازهجران

#### قصه‌های فیه‌ما‌فیه (۱۴۱-۱۷۶)

دلیل قاطع هستی خدا / ناله‌ی خوش / اعتماد بر حق / نور ایمان / خود را بشناس / چه شناختی؟! / کار اصلی آدمی / عشق و ادب آدم / قابیل و کلاغ / زندگی بخشی خداوند / ارمغانی برای یوسف / مریم و آرزوی زکریا / زکریا و وعده خداوند / خنده‌ی عیسی و گریه‌ی یحیی / عیسی در صحرا / خانه‌ی عیسی / کاشکی پیامبر نبودم / انگشتر پیامبر / فرود آمدن قرآن بر پیامبر / همت حضرت محمد / رهایی از دوزخ / ایمان و بخشندگی / دین پاک / وضوی نیکو / پرستاری از پدر / ابراهیم ادهم و آهو / خواسته‌ی بایزید / درد آن جهان / سخن خوب / اشتهای شیخ سرری / شیخ نساج بخاری / عزیزی در چله / شاگرد گلخن‌تاب / دلیل اعتقاد / اثر لقمه / حکیم منکر / خواست معشوق / دختر سمرقندی / شاهدان خوارزم / عشق مجنون / نامه‌ای

برای لیلی / جام مجنون / غرق عشق لیلی / مجنون و اشتر / غلام نمازباره / درویش و پادشاه / در درگاه حق / عرض حاجات / سلطان محمود و اسب بحری / حجاج بنگ خورده / دوری فرعون / پادشاه و مسخره / گریه‌ی غافل / خلیفه و هنرمندی رقاچه / عارف و نحوی / بنده خدا، چوب خدا / نفس خود را ادب کن / معلم بینوا و پوستین / گریستن جماعتی کافران / بقال و خاتون / بیابان کُشنده / عاقل و سیاه و چاهی / قدرت گرفتن مغلان / اشتر در حمام / وصلت با تاتار / قدح زرین در دست / دست پرورده‌ی وزیر / پادشاه دلتنگ / خر گم شده / فیل بر سر چشمه / سیاه هول / شاعر عرب و پادشاه ترک

### قصه‌های مکتوبات (۱۷۷-۱۸۷)

اندوه ایوب / کارسازی خداوند / قدرت توکل / هدیه‌ای برای پیامبر / شکایت رهبانان / اعلام دوستی / پیامبر و دوستی / امتحان نیکی / آتش در خانه‌ها / آتش در شهر / تحول فضیل / بر در مسجد / درخت شگفت انگیز / پژواک خیر / نذر سلطان محمود / در جستجوی گوهرشناس / توبه‌ی مجنون / مجنون و ناقه

### قصه‌های مجالس سبعة (۱۸۹-۲۱۴)

نام بسم الله / هدهد و بلقیس / سلیمان و زن درویش / تاج کز سلیمان / نظاره‌ی جمال الوهیت / آن رحمت بی‌پایان / نامه‌ی گناه / شادی خدا / برصیصا / عبرت‌های عازم / گاو فراموش‌کار / توبه‌ی مقبل تمار / توبه‌ی ثعلبه / حمزه در برابر مرگ / قصاب و مردارخوار / وحشی / حارثه در نزد پیامبر / دو دِرمِ رابعه / حبیب عجمی / بر لب دریای وجود

### بخش سوم

### قصه‌های شمس (۲۱۷-۲۶۳)

اثبات هستی خدا / دو واعظ در همدان / ادب آدم و گسستاخی ابلیس / ابراهیم و غیرت فرشتگان / برخیز ای موسی / توصیف دوزخ / پیامبر و اعرابی / شرط اخلاص / کفش نیکو / با توکل زانوی اشتر ببند / تحول ابراهیم ادهم / ریاضت‌های جنید / درویشی در بصره / بایزید و سگ تشنه / بایزید در راه حج / بایزید در گورستان /

بایزید در خرقان / ابوالحسن خرقانی و سلطان محمود / راه رفتن بر سر آب / سعید  
 مسیب و شاگردش / رقصی به سوی خدا / خشت صوفی / من آسیای تو / گل‌ها و  
 لاله‌های درون / دوستان ابلیس / توبه‌ی نصوح کو؟ / تنها در بیابان / هارون الرشید  
 و لیلی / گذر بر مردار / معلمی شمس / کودکی و خامی / شمس و کودک مشتاق /  
 امتحان‌های دشوار / گوش به نقل بد مسپار / خلیفه و مصلحت خلق / سلطان محمود  
 و آسیابان / پادشاه و سه فرزندش / دو پسر پادشاه / خوارزمشاه و فریاد مردمان /  
 خوانسالار و شاه / نماز ناقص / دو هندو در نماز / والله که سوگند نخورم! / دو کل /  
 خنده‌ی بی‌جا / چانه زنی بقال / بهانه‌های بخیلی / سیلی نقد یا دینار نسیه / مُزین، و  
 موی سپید / شمشیر هندی / خواهان سه زن / آبروی وزیر / سوراخ غلط / آواز بد /  
 بهترین گوشت / جوحی و خوانچه‌ها / ابوکر ربایی و جوحی / پس و پیش یکسان /  
 در میان دو زن / جهود و ترسا و مسلمان / سحوری‌زن / اهلیت مردمان / شتر و موش /  
 تماشای پیل / منازعت خاموش / آهی برای نماز / چه مکن که خود افتی / طالب  
 آموختن قرآن / ادب طعام خوردن / در پی هر فرعی می‌گریی / برادرم را کشتند  
 مغولان / مرغابی کشتی‌طلب! / مقام رندی / ادعای بی‌برهان / غم شاخ که ندارد! /  
 جز عجز خود نمی‌بینم / کشتی‌گیر / پخته شو، قربان شو / در جستجوی گنج



# پیشگفتار

\*

آخر چند از ما دوری و بیگانه،  
در میان تشویش‌ها و سوداها

فیه‌ما فیه

\*

آسمان

گرد

عشق

می‌گردد

دیوان شمس





به عشق می‌گردد خورشید و هر ستاره‌ای

کمدی الهی، دانته

در یکی از روزهای سال ۱۲۴۴ میلادی، مرد پرشوری که سال‌ها معلمی کرده بود وارد شهری شد که روزگاری بخشی از قلمروی امپراتوری روم شرقی بود. در این شهر استاد خوشنامی زندگی می‌کرد که از چند سال پیش از آن، به گروهی از شاگردان تعلیم می‌داد. دیری نگذشت که آن‌ها با یکدیگر آشنا شدند و به کمک هم آکادمی بزرگی در آن دیار تأسیس کردند که آوازه‌ی آن به اقاصا نقاط جهان رسید. این آکادمی شاگردان بسیار پروراند و شاهکارهای ادبی بزرگی پدید آورد. آکادمی در ایران و ترکیه و برخی کشورهای جهان شعبه دارد. سال‌ها پیش بسیاری از امریکاییان هم به مطالعه‌ی آثار منتشرشده از طرف این آکادمی علاقه نشان دادند. درباره‌ی این آکادمی کتاب‌های بسیار نوشته شده است. یک بانوی پژوهشگر آلمانی که خود در زمینه‌ی این آکادمی تحقیقاتی انجام داد و کتاب‌هایی به نگارش درآورد، می‌گفت دوست دارد در آن جهان از یکی از مؤسسان اصلی این آکادمی بپرسد چگونه چنین آثار سترگی پدید آورد.

بسیاری از آثار این مؤسس به زبان‌های غربی از انگلیسی تا سوئدی و ایتالیایی ترجمه شده است. از سال ۱۲۷۳ میلادی به این طرف، آثار بسیاری

به زبان‌های فارسی، ترکی، اردو، سندی، پشتو، پنجابی، بنگالی و عربی درباره‌ی آثار یکی از این مؤسسان منتشر شده است. نام او را همه جا می‌توان یافت و بخش‌های وسیعی از ادبیات فارسی، ترکی، و ادبیات اسلامی هند نشان از تأثیر و نفوذ او دارد. در واقع کمتر اثر ادبی و عرفانی‌ای می‌توان یافت که بین استانبول و بنگال تألیف شده باشد و هیچ اشاره‌ای به اندیشه‌ی او نکرده باشد. حتی در مناطقی که از مراکز آموزشی و جریان اصلی حیات ادبی دور بوده‌اند، معروف است که برخی عرفا کل کتابخانه‌شان را به دیگران می‌بخشیدند یا وامی گذاشتند و فقط سه کتاب نزد خود نگه می‌داشتند که یکی از آن‌ها اثری سترگ از این مؤسس است. همه‌ی آثار مؤسسان آکادمی به زبان فارسی است. مؤسسان، نام آکادمی خود را آکادمی «عشق» گذاشتند.<sup>۱</sup> آن‌ها می‌گفتند چیزهای نویی عرضه کرده‌اند.<sup>۲</sup>

کتاب حاضر سفری است در زندگی و دنیای اندیشه‌ها و داستان‌های این مؤسس و مردی که در آن روز تأثیرگذار وارد شهر محل زندگی و تدریس او شد. زندگی آن‌ها آمیخته به عشق بود. گاهی این مؤسس و شاگردانش به چرخ درمی‌آمدند و آن را حالتی مانند چرخش افلاک می‌دانستند.

در روزگاری که در شرق و غرب عده‌ای در کار فتح جهان بودند و برای کسب قدرت و گسترش فرمانروایی و حفظ حکومت به هر وسیله‌ای متوسل می‌شدند و به جای آنکه خودشان دور چیزی بگردند دیگران را وادار می‌کردند دور آن‌ها بگردند، مؤسسان آکادمی بُعد دیگری از زندگی بشر را دنبال می‌کردند. حمدالله مستوفی در کتابش تاریخ گزیده (۷۳۰ ه.ق) می‌نویسد در یکی از وقایع، «لشکر مغول بغداد را خراب کردند و قتل عام کردند. چهل روز قتل می‌کردند. هشتصد هزار آدمی کشته شد. گویند از

۱. مدرسه عشق است و مدرّس ذوالجلال. دیوان شمس

۲. نوبت کهنه‌فروشان درگذشت/ نوفر و شایم و این بازار ماست. دیوان شمس

لشکر مغول مردی بانجو نام، در خانه‌ای چهل و چند کودک شیرخواره یافت. فکر کرد که چون این‌ها بی‌شک به‌زاری خواهند مردن، همان بهتر که همه را از زحمت زندگانی خلاصی دهم. همه را بکشت. روزی از بزرگی پرسید که در مدت عمر چنان خیری نکرده‌ام، جزا چه یابم؟ گفت: دوزخ جاودان.<sup>۱</sup> قرن‌ها گذشت و قتل‌عام‌های دیگری صورت گرفت. در سال‌های اول جنگ جهانی دوم، روزی سربازان نازی به شهری حمله کردند. یکی از سربازها کودکی را دید که در حال خوردن سیب بود. سرباز پاهای کودک را گرفت و او را در هوا چرخاند و سرش را محکم به تانکی که در آن نزدیکی‌ها بود کوبید. آن وقت سیب گاززده‌ی کودک را از زمین برداشت و مشغول خوردن آن شد.<sup>۲</sup> پیشوای این سرباز در مورد گروه‌هایی از مردم می‌گفت آن‌ها به اندازه‌ی پرکاه هم ارزش ندارند.

مؤسسان آکادمی، شمس و مولوی، در آن قرن دشوار خودشان، راه ناامیدی پیش نگرفتند. شمس از «واقعه‌ی بد تبار» نمی‌هراسید. مولوی هم به تعبیر دکتر آنماری شیمیل، پژوهشگر آلمانی و نویسنده‌ی کتاب شکوه شمس، خود اوج شادمانی و ژرفای غم و اندوه را تجربه کرده بود اما می‌دانست که قدرت عشق می‌تواند بر چنین کشمکشی چیره شود. در نظر شیمیل امید او در دنیای معاصر الهام‌بخش است. مولوی در نوجوانی در دورانی پر آشوب به همراه پدرش به قونیه رفت. در آن زمان مغولان در حال نزدیک شدن به بلخ بودند. اما او می‌دانست کار به آن‌ها ختم نمی‌شود. او چشم‌انداز وسیع‌تری را می‌دید.<sup>۳</sup> چنانکه در قصه‌های کتاب حاضر خواهیم دید، مولوی حتی

۱. تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، تصحیح عبدالحسین نوایی، انتشارات امیرکبیر، (نسخه الکترونیک: ص ۴۷۱).

۲. استنطاق، پتر وایس، ترجمه‌ی فرامرز بهزاد، انتشارات خوارزمی، چ دوم ۱۳۸۵.

۳. ناامیدی را خدا گردن زده‌ست! مثنوی، دفتر اول. می‌گیرند خلق از تانار/ خدمت خالق تبار کنیم. دیوان شمس



درباره‌ی تاریخ زندگی مغولان نکاتی برای عبرت بیان می‌کند.

شیمل که در زمان شروع جنگ جهانی دوم ۱۶ سال داشت، می‌نویسد:

«اگر از من بپرسند کدام یک از ابیات مولوی هست که طی پنجاه سال اخیر، در عمیق‌ترین غم‌هایی که احساس می‌کردم، بارها به من تسلی خاطر داده است بیت زیر را می‌خوانم: و اگر بر تو بیند همه زه‌ها و گذرها / زه پنهان بنماید، که کس آن راه نداند.»<sup>۱</sup>

شیمل شاگرد پروفیسور فریدریش هایلر صاحب کتاب کلاسیک نیایش بود. شیمل خود در این زمینه می‌نویسد:

«روزهای پایانی جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵) بود. ابرهای سیاه جنگ همچنان هولناک‌تر می‌شد.»

و در آن زمان بود که با هایلر آشنا شد. دکتر هایلر نیایش را به زبان آلمانی در سال ۱۹۱۷، یعنی یک سال پیش از پایان جنگ جهانی اول منتشر کرد. حجم وسیع پژوهش‌های او در این کار مؤید آن است که او در تمام طول جنگ دلمشغول این موضوع بوده است. او نیز مانند برخی دیگر از اندیشمندان آن زمان به بحران معنوی و اخلاقی زمانه پی برده بود. در همان سال‌ها و سال‌ها بعد ویل دورانت هم کتاب‌های پرفروش فلسفی‌اش را منتشر کرد. دورانت بخش‌هایی از کتاب دعوت به فلسفه را در دهه‌ی ۱۹۲۰ منتشر کرد یعنی چند سال پس از جنگ جهانی اول. بخش‌هایی از

---

۱. گنجینه‌ی معنوی مولانا، با آثاری از ویلیام چیتیک، آنماری شیمل و سیدحسین نصر، ترجمه و تحقیق: شهاب‌الدین عباسی، انتشارات مروارید، چاپ ششم زمستان ۱۳۹۸، ص ۳۹. دکتر علی شریعتی در کتاب با مخاطب‌های آشنا تعریف می‌کند که مولوی دو بار او را از خودکشی نجات داد.

کتاب را هم چند سال قبل از جنگ جهانی دوم به نگارش درآورد که نشان می‌دهد چرا او نگران گوشه‌نشینی فلسفه و زوال ارزش‌های اخلاقی بود.<sup>۱</sup> اندیشمندانی مانند هایلر راه‌های بیرون رفتن از آن وضعیت را در رجوع عمیق به سرچشمه‌های معنوی و دینی و نیز ادبیات عرفانی می‌جستند. هم‌وطن او نیچه که از نیهیلیسم و پوچ‌گرایی جدید سخن می‌گفت رجوع به هنر را تجویز می‌کرد. دوران نیز معتقد بود باید روحی نو در فلسفه دمید تا مثل گذشته روحیه‌ای «ماجراجویانه» پیدا کند و به حل مسائل اساسی بشر همت بگمارد.

دانشمندانی چون اینشتین هشدار می‌دادند علم نیز با وجود دستاوردهای شگفت‌انگیزش نباید به تنهایی پیش برود. سال‌ها بعد رابرت اوپنهایمر عملاً نظر اینشتین را تأیید کرد. او پس از پروژه‌ی منهتن و انفجار دو بمب اتمی و کشته شدن صدها هزار انسان، در استقلال و مطلق انگاشتن ارزش علم تردید کرد. شاید همه‌ی این‌ها به این معنی بود که به دیدگاه‌های ترکیبی نیاز است.

تامس هابز در قرن هفدهم می‌گفت انسان گرگ انسان است و چند قرن پس از او سارتر هم می‌گفت: هر انسانی «دوزخ» انسان دیگر است. و چنانکه در داستان آفرینش در منابع اسلامی آمده، به تعبیر «فرشتگان» انسان موجودی است که در زمین خون می‌ریزد و فساد می‌ورزد. در پاسخ به آن‌ها گفته نشد انسان‌ها این کارها را نمی‌کنند. انکاری اظهار نشد بلکه گفته شد چیزهایی هست که «شما نمی‌دانید». برخی این راز را در عقل و

---

۱. در این زمینه می‌توانید به کتاب زیر هم رجوع کنید: زندگی زیبای من، داویده کالی، پردراگ چیچوواتسکی و یاهوی لو، ترجمه‌ی شهاب‌الدین عباسی، نشر خزه، چاپ اول ۱۳۹۸.

علم و نظایر این‌ها جستند، عده‌ای در اخلاق، و عده‌ای در عشق.<sup>۱</sup> حافظ در این زمینه می‌گفت: «فرشته عشق نداند که چیست.» شهاب‌الدین سهروردی ملقب به شیخ اشراق، و صاحب آثاری چون *عقل سرخ و آواز پر جبرئیل* هم که در ۳۶ یا ۳۸ سالگی به اصرار برخی کسانی که برای زندگی و مرگ دیگران حکم صادر می‌کردند و به دستور حاکم وقت به قتل رسید، می‌گفت: گر عشق نبودی و غم عشق نبودی چندین سخن نغز که گفتمی که شنودی و باد نبودی که سر زلف ربودی رُخساره‌ی معشوق به عاشق که نمودی گذشتگان گاهی از تقابل عقل و عشق سخن می‌گفتند. جناب عشق را درگه بسی بالاتر از عقل است. اما حالا رقبای گردنکشی در میدان هستند: بی‌اعتنایی به دیگران، کامجویی بی‌وقفه، و خشونت که در جهان جدید شکل‌های دیگری هم پیدا کرده است. البته نویسندگانی مثل سیمون می معتقدند خود عشق هم اکنون دچار دگردیسی شده است. او در آخرین کتابی که در این زمینه نوشته، به تفصیل شرح می‌دهد که اکنون عشق به فرزند بر عشق‌های دیگر پیشی گرفته است.

در آکادمی عشق، داستان‌ها و ماجراهای دیگری از عشق بازگو می‌شود. هایلر در کتاب نیایش داستان «عاشقی» را از مثنوی نقل می‌کند که «شب‌هنگام به در خانه‌ی محبوبش می‌آید و بر در می‌کوبد. محبوبش بلند می‌گوید: کیست که بر در می‌زند؟ و او پاسخ می‌دهد: من هستم. او در را باز نمی‌کند بلکه با تندی می‌گوید: از اینجا دور شو! پس مرد جوان از آن دیار می‌رود و در سرزمین‌های گوناگون حیران و سرگشته سفر می‌کند. تا آنکه عشق با

---

۱. درباره‌ی عشق و انواع و گستردگی آن می‌توانید به کتاب زیر رجوع کنید: عشق آواز جهان، جیسون مارتینو، ترجمه‌ی شهاب‌الدین عبّاسی، انتشارات مروارید، چاپ اول ۱۳۹۸. مارتینو می‌نویسد: «به‌راستی همه‌ی کار جهان بر مدار عشق است. دستاوردهای جدید مکانیک کوانتومی نشان داده که چگونه هر چیزی در سطحی بنیادی، پیوسته به چیزهای دیگر است... عشق مانند هر آوای جاودانه‌ای در جان و دل همه‌ی ما طنین می‌اندازد.»

نیروی مقاومت‌ناپذیرش او را به کوی معشوقش بازمی‌گرداند. مرد، باری دیگر به آرامی و نرمی و با امید و آزم، بر در می‌کوبد. و این بار هم سؤال یار او طنین می‌اندازد که چه کسی بر در می‌کوبد. و او جواب می‌دهد: این هم تویی که یک بار دیگر پشت در ایستاده‌ای. محبوب با شنیدن این کلمات در را به روی او باز می‌کند: وارد شو، ای یارم. سرای کوچک من آنقدر بزرگ نیست که گنجایش دو تن را داشته باشد، اما چون تو غیر از من نیستی، اتاقی و اسباب پذیرایی‌ای در سرایم هست.»

هایلر می‌گوید در سراسر ادبیات عرفانی شرق و غرب این موضوع غالب، این همانندیِ مجذوبانه، طنین‌انداز است.<sup>۱</sup> علاوه بر این حکایت عاشقانه‌ای که هایلر از مثنوی بازگو می‌کند، حکایت *الله گفتن نیازمند* هم مورد توجه مورخان ادیان در غرب قرار گرفت. آن را یادآور این سخن پاسکال دانسته‌اند که «به جستجویم بر نمی‌خاستی اگر از پیش مرا می‌یافتی.» در آکادمی عشق این دو حکایت به همراه قصه‌ها و حکایت‌های دیگری از مثنوی، فیه‌ما‌فیه، مکتوبات، مجالس سبعه، و مقالات شمس ما را به دنیای شمس و مولوی می‌برند. خواهیم دید که آن‌ها چه نگاهی به زندگی و عشق داشتند و اندیشه‌ها و تجربه‌های خود را چگونه در قالب قصه و داستان بیان کردند. کتاب در سه بخش تنظیم شده است. در بخش اول، زندگی و اندیشه‌های شمس و مولوی و ارتباط آن‌ها با هم مرور خواهد شد. بخش دوم به قصه‌های مولوی و بخش سوم به قصه‌های شمس اختصاص دارد. در بخش دوم، برخی از قصه‌های مثنوی فقط به نثر روایت شده است. مآخذ دو قصه نیز که شامل نکات جالب توجهی بودند، بیان شده است.

اولین قصه‌ی کتاب، اولین قصه‌ی مولوی در مثنوی است که عاشقانه

۱. نیایش، پژوهشی در تاریخ و روان‌شناسی دین، فریدریش هایلر، ترجمه‌ی شهاب‌الدین عباسی، نشر نی، چاپ سوم ۱۳۹۸، ص ۳۱۹.

است و مولوی آن را «نقد حال ما» می‌خواند. آخرین قصه هم از شمس است، قصه‌ی آنکه گنج‌نامه‌ای یافت اما گنج را پیدا نمی‌کرد. بر او سایه‌ی الهامی افتاده بود.

سایه‌ی معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد مابه او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود در آکادمی عشق کسی تنها نیست. به تعبیر او نامونو فیلسوف اسپانیایی: «عشق، تَسْلَایِ تنهاییِ انسان است.» به آکادمی عشق خوش آمدید.



# بخش اول



خوش تر آن باشد که سر دلبران

گفته آید در حدیث دیگران







# زندگی و اندیشه‌ی مولوی







تولد: جلال‌الدین محمد ملقب به مولوی، به سال ۶۰۴ هجری قمری در بلخ به دنیا آمد. مادرش مؤمنه‌خاتون نام داشت و پدرش بهاء‌ولد (ح ۵۴۵-۶۲۸ هـ.ق) از بزرگان بلخ، و فقیه و واعظ و عارفی تأثیرگذار بود. بهاء‌ولد صاحب کتابی به نام معارف است که بر دنیای فکری و معنوی جلال‌الدین محمد تأثیر گذاشت.

حوالی سال ۶۱۶، بهاء‌ولد و خانواده‌اش به قصد بغداد و مکه، خراسان را ترک کردند. جلال‌الدین محمد در این زمان حدود ۱۲ سال داشت. دلیل اصلی این مهاجرت را خطر حمله‌ی قریب‌الوقوع مغولان دانسته‌اند. مغولان در سال ۶۱۸ بلخ را به تصرف خود درآوردند. اما اوضاع سیاسی منطقه‌ی بلخ، حتی پیش از حمله مغولان بی‌ثبات شده بود. در حال، بهاء‌ولد پیش از ورود ویرانگر مغول‌ها، با خانواده‌اش آن دیار را ترک کرد.

عشق به زندگی: نوجوانی مولوی، به‌این ترتیب، در سفر سپری شد، در دورانی که از پرآشوب‌ترین دوران‌ها بود. با وجود این، می‌بینیم که دنیای اندیشه و سلوک مولوی سرشار از امید و بردباری و شور زندگی است. اریک فروم (۱۹۰۰-۱۹۸۰) روانشناس معروف، در این‌باره می‌نویسد:

«مولوی، عارف و شاعر و یکی از بزرگترین عاشقان زندگی است و این عشق به زندگی در هر سطر و خطی که نوشت یا هر بیت شعری که سرود و هر عملی که بدان دست زد، سرایت کرد.»

مولوی در سال ۶۲۱، در هفده سالگی با گوهرخاتون ازدواج کرد. در سال ۶۲۶ یا ۶۲۷ هجری قمری، بهاء‌ولد و خانواده‌اش پس از نزدیک به ده سال سفر و اقامت در شهرهای گوناگون، سرانجام وارد قونیه شدند. بهاء‌ولد در آنجا با استقبال گرم پادشاه سلجوقی علاءالدین کیقباد و وزیرش معین‌الدین پروانه که بعدها در شمار مریدان و دوستان مولانا درآمد، روبه‌رو شد و در میان علمای شهر منزلت والایی یافت و به سلطان‌العلماء ملقب شد. بهاء‌ولد در سال ۶۲۸ درگذشت. مادر مولوی نیز چند سال پیش از آن از دنیا رفته بود. مولوی پس از مرگ پدر، مدتی نزد برهان‌الدین محقق ترمذی، شاگرد بهاء‌ولد، به تحصیل معارف دینی و عرفانی و سلوک معنوی پرداخت و به توصیه‌ی او چند سالی را هم در دمشق و حلب به تحصیل و تهذیب سپری کرد. برهان‌الدین در سال ۶۳۸ از دنیا رفت. مولانا در این زمان دیگر، عالم و آموزگاری خوشنام و عالی‌مرتب بود اما ورود شمس تبریزی به قونیه در سال ۶۴۲ هجری قمری زندگی «آرام و مؤقر» او را به «دریایی» پرموج بدل کرد.

یکی از نکته‌های شگفتی که در زندگی مولوی توجه‌ها را جلب می‌کند نقش مهم «طلب» و «جستجوگری» در زندگی و تعالیم اوست. خود می‌گفت:

«اگر تو به یار رسیدی چرا طلب نکنی؟ و اگر به یار نرسیدی چرا طرب نکنی؟»

مولوی در سال ۶۷۲ هجری قمری، در ۶۸ سالگی از دنیا رفت. او شخصیتی نرم‌دل و انسان‌دوست و تأثیرگذار داشت.

«مرا خوبی است که نخواهم که هیچ دلی از من آزرده شود. اینک جماعتی خود را در سماع بر من می‌زنند و بعضی یاران ایشان را منع می‌کنند مرا آن خوش نمی‌آید و صدبار گفته‌ام برای من کسی را چیزی مگویید، من به آن راضی‌ام.»<sup>۱</sup>

کلامی گرم و صمیمی و اثرگذار داشت و سخنانش با تارهای روح مخاطبان بازی می‌کرد. خود می‌گوید:

«روزی، سخن می‌گفتم میان جماعتی و میان ایشان هم جماعتی کافران بودند، در میان سخن می‌گریستند و متذوق می‌شدند و حالت می‌کردند.»

مردم‌داری: مولوی، هم در زندگی و هم در زبان شعری خود بسیار به مردم نزدیک بود و هیچ فرصتی را برای یاری بینوایان و دستگیری از مردمان فرو نمی‌گذاشت. در یکی از قصه‌های مثنوی سرگذشت مردی به نام دقوقی را می‌خوانیم که سرشار از نیاز بود و پیوسته اولیا و انسان‌های الهی را می‌جست، و در یکی از نمازهایش، در اوج نماز، چشمش به مسافرانی افتاد که کشتی‌شان در دل امواج خروشان گرفتار بود. دقوقی در دل نماز، رو به درگاه پروردگار آورد و از خداوند به دعا خواست که آن کشتی شکستگان را از هلاکت نجات بخشد. دقوقی چهره‌ای تقریباً ناشناخته است و علامه قزوینی، در نامه‌ای به بدیع‌الزمان فروزانفر بسیار محتمل شمرده که مولوی برای بیان مقاصد معنوی خویش از شخصیتی ناشناخته به نام دقوقی بهره گرفته باشد، و در واقع، این خود مولوی است که در هیئت او ظاهر شده است. دور نیست که چنین باشد: در یک نقاشی متعلق به سال ۱۰۰۷ هجری قمری<sup>۲</sup> پیری را می‌بینیم که

۱. فیه‌مافیہ، جلال‌الدین مولوی، با تصحیح و تعلیقات بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات امیرکبیر،

چشم ۱۳۶۹، ص ۷۴.

۲. Miniature Painting in Ottoman Baghdad, Rachel Milston, Mazda Publishers, 1990, p. 44.

سرنشینان کشتی‌ای را از مرگ نجات می‌دهد. در عنوان نقاشی می‌خوانیم که «مولانا با دعایش کشتی‌ای را نجات می‌دهد.»

الماسی در میان گِل‌ها: مولوی انسان را موجودی دو ساحتی می‌داند که از لحاظ سلوک اخلاقی و معنوی، قابلیت‌هایی مابین فرشتگان و بهایم دارد و می‌تواند در میان این دو سر طیف حرکت کند:

«در آدمی بسیار چیزهاست: موش است و مرغ است. باری  
مرغ قفس را بالا می‌برد و باز موش به زیر می‌کشد و صد  
هزار وحوش مختلف»<sup>۱</sup>

و می‌افزاید:

«آدمی، عظیم چیز است. در وی همه چیز مکتوب است.  
حُجُب و ظُلُمات نمی‌گذارد که او آن علم را در خود بخواند.»<sup>۲</sup>

سخن او یادآور نظر افلاطون است که می‌گفت انسان الماسی است که در میان گِل و لای گرفتار شده است.

نردبان آسمان: مولوی عقیده دارد که در وجود آدمی، درد و دغدغه و خارخاری هست که تا به مقصود نهایی وجود نرسد آرام نمی‌گیرد - یافتن معنای غایی زندگی و وصال حق:

«در آدمی، عشقی و دردی و خارخاری و تقاضایی هست  
که اگر صد هزار عالم ملک او شود نیاساید و آرام نیابد. این  
خلق، به تفصیل، در هر پیشه و صنعت و منصبی، و تحصیل  
نجوم و طب و غیرذلک جهد می‌کنند و هیچ آرام نمی‌گیرند  
زیرا آنچه مقصود است به دست نیامده است. آخر معشوق

۱. فیه مافیہ، ۲۸.

۲. فیه مافیہ، ۵۰.

را دلارام می‌گویند یعنی که دل به وی آرام گیرد پس به غیر چون آرام و قرار گیرد؟ این جمله خوشی‌ها و مقصودها چون نردبان است و چون پایه‌های نردبان جای اقامت و باش نیست از بهر گذشتن است خنک او را که زودتر بیدار و واقف گردد تا راه دراز بر او کوتاه شود و در این پایه‌های نردبان، عمر خود ضایع نکند.<sup>۱</sup>

دنیای مولوی دنیایی آمیخته به حکایت است. مولوی عارف و شاعری قصه‌پرداز است. دل‌بستگی او به قصه و آمیختگی آن به کلامش تا حدی است که هیچ یک از آثارش دور از وجه داستانی و قصه‌پردازانه نیست. همه‌ی محققان آثار وی اتفاق نظر دارند که او قصه‌پردازی چیره‌دست است.

نقد حال ما: مولوی در مثنوی با فاصله‌ای کم از ابیات آغازین، قصه‌ی پادشاه و کنیزک را نقل می‌کند و اهمیت آن را چندان می‌داند که آن را «نقد حال ما» می‌خواند. از همان آغاز درمی‌یابیم که در مثنوی با دنیای قصه سروکار داریم. در دیوان شمس نیز که جنبه‌ی تعلیمی‌اش به مراتب کمتر از مثنوی معنوی است باز حضور قصه را به خوبی حس می‌کنیم. وجود فضای داستانی و قصه‌آمیز در مثنوی و دیوان شمس این امکان را به اهل تحقیق می‌داده که وجوه داستانی دنیای مولوی را موضوع تحقیقات مفصل قرار دهند. برای نمونه می‌توان به تحقیقات بدیع‌الزمان فروزانفر (۱۲۷۸-۱۳۴۹) اشاره کرد. استاد فروزانفر اولین محقق است که منابع قصص و تمثیلات مثنوی را در اثری پراقبال به همین نام منتشر کرد.

قصه‌پژوهی در دنیای مولوی: دکتر عبدالحسین زرین کوب (۱۳۰۱-۱۳۷۸) در کتاب بحر در کوزه (انتشارات سخن، ۱۳۶۷) به تحلیل و بررسی قصه‌ها

و تمثیل‌های مثنوی پرداخت، یا دکتر نادر وزین‌پور در کتاب آفتاب معنوی (انتشارات امیرکبیر، چ چهارم، ۱۳۷۱ ش) ۴۰ قصه‌ی مثنوی را شرح کرد. دکتر تقی پورنامداریان در کتاب داستان پیامبران در دیوان شمس (پژوهشگاه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۴) بخشی از وجوه داستانی غزلیات مولوی را مورد تحلیل و بررسی قرار داد. اثری دیگر در این زمینه، کتاب داستان‌ها و پیام‌های مثنوی از دکتر حشمت‌الله ریاضی (انتشارات حقیقت، چ اول ۱۳۸۳) است.

رنولد آلین نیکلسون (۱۸۶۸-۱۹۴۵) که طی سال‌های ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۰ تصحیح، ترجمه و شرح مفصلی از مثنوی ارائه کرد، در کتاب کوچکی که از ۵۱ قصه‌ی مثنوی فراهم آورد،<sup>۱</sup> تصریح می‌کند که «مثنوی یک کتاب داستانی عظیم است».<sup>۲</sup> او می‌افزاید که قصه‌ها و حکایات «چارچوبی» هستند که مولوی محتوای تعالیم خود را در دل آنها عرضه می‌کند. آرتور جان آبربی (۱۹۶۹ - ۱۹۰۵) هم در دو کتاب مستقل، دو‌یست حکایت مثنوی را به انگلیسی برگرداند.<sup>۳</sup>

می‌بینیم که در زبان انگلیسی هم، مثنوی از حیث قصه‌پژوهی اثری پراقبال بوده است. نیکلسون که ترجمه‌ی او از مثنوی یکی از دقیق‌ترین و کامل‌ترین ترجمه‌های مثنوی است و شرحش بر این اثر از بهترین شرح‌های مثنوی به زبان‌های اروپایی محسوب می‌شود، ترجمه‌ی ۵۱ قصه‌ی مثنوی را در سال ۱۹۳۱ منتشر کرد یعنی سه دهه قبل از تصحیح و چاپ فیه‌مافیه به سعی بدیع‌الزمان فروزانفر. در هر حال، ویژگی‌های شعر مولوی و پاره‌ای عوامل دیگر (مانند زمان تصحیح و چاپ آثار و حجم آنها) به نحوی بوده که زمینه برای قصه‌پژوهی در این دو اثر (مثنوی و دیوان شمس) بیشتر از سایر آثار مولوی فراهم بوده است. اما همان طور که آبربی در ترجمه‌اش از

1. Tales of Mystic Meaning, Selections from the Mathnawi of Jalal al-Din Muhammad al-Rumi, by Reynold A. Nicholson, London, 1931.

2. Ibid, p. xxiii

3. Tales from the Mathnawi and more Tales from the Mathnawi, London, 1961, 1963.

فیه‌مافیه با عنوان مقالات رومی (مولوی)<sup>۱</sup> می‌آورد،

«بیانات نثر مولوی تاکنون بسیار مورد غفلت بوده و فقط در

سال‌های اخیر است که تا حدودی غبار زمان از نسخه‌های

خطی آثار نثر مولوی زدوده شده است.»<sup>۲</sup>

خلاصه آنکه اگر مثلاً درباره‌ی مثنوی و قصه‌های آن، گزیده‌های متعدد وجود دارد، آثار نثر مولوی (فیه‌مافیه، مجالس سبعه، و مکتوبات یا نامه‌ها) در میان مردم کمتر شناخته شده است. نگارش یا پژوهش درباره‌ی فیه‌مافیه، و بیش از آن، درباره‌ی مجالس سبعه و مکتوبات بسیار کم‌شمار است و چنین است قصه‌پژوهی در این آثار. در آکادمی عشق بخشی از قصه‌ها و حکایت‌های کوتاه و بلند اصلی سه اثر مثنوی مولوی ارائه شده است. پاره‌ای از داستان‌های عاشقانه و معنوی مثنوی هم در کتاب گنجانده شده تا تصویر جامع‌تری از جهان اندیشه‌ی مولوی پیش روی خواننده باشد.

قصه‌های نثر مولوی اگرچه از حیث حجم و تعداد از قصه‌های مثنوی بسیار کم‌ترند (قصه‌های مثنوی به حدود ۳۵۰ مورد می‌رسد، با طول متوسط بسیار بیشتر) اما در هر حال، گوشه‌ای از دنیای مولوی را نشان می‌دهند. افزون بر این، به مراتب ساده‌ترند و آن پیچیدگی و لایه‌لایه بودن فضای قصه‌های مثنوی را ندارند و می‌توان آن‌ها را هم مستقلاً و هم در کنار مثنوی مطالعه کرد. خواهیم دید که میان قصه‌های آثار نثر مولوی، و قصه‌ها و اشارات داستانی در مثنوی و دیوان شمس مشابَهت‌هایی وجود دارد. در اینجا درباره‌ی فیه‌مافیه، مکتوبات، و مجالس سبعه که از مثنوی به مراتب کمتر شناخته شده هستند، سخن می‌گوییم.

1. Discourses of Rumi, 1961

۲. آربری در مقدمه‌ی این کتاب می‌افزاید که «فیه‌مافیه یک مقدمه‌ی ضروری برای شناخت مولوی است.»